

ساعت ۷ و ۵۵ دقیقه صبح بود. داشتم پله های مترو تتاثر شهر رو سه تا یکی میکردم که دیر نرمس سر کلاس. اگر دیر میرسیدم احتمالا باید این جمله رو میشنیدم که:

"خانم محترم یه ده دقیقه زودتر از خواب بیدارشید به موقع میرسید!!!!!!!"

با هر سختی که بود سر ساعت ۸ رسیدم سر کلاس. بعد از کلی منتظر موندن و حرف زدن و چرت زدن و گفتن و خندیدن های سر صبح، بالاخره استاد گرامی ساعت ۸:۲۰ دقیقه تشریف آوردن.

مثل همیشه بدون سلام و احوال پرسوی خودکار و لیست حضور غیاب رو از کیفش در آورد تا ببینه کی دیر اومده تا سرش غر بزنه. یعنی اگر دست من بود تندیس غر غرو ترین موجود تاریخ کشور رو به ایشون اعطا می کردم.

هنوز شروع نکرده بود که یکی از خانم های هم کلاسی مون، نفس نفس زنان در کلاس رو زد و اون لحظه بود که همه آه از نهادشون بلند شد و ته دلشون گفتن یااااا خدا. بازم شروع شد.

از لحظه ای که در باز شد تا لحظه ای که بنده خدا بره بشینه سر کلاس حدود ده دقیقه طول کشید و توی این ده دقیقه استاد عزیز داشت به ایشون درس قانون مداری میدادن که چقدر تاخیر داشتن؟ چرا اینقدر دیر اومدین؟ کلاس مگه ساعت ۸ شروع نمیشه؟ و از این حرفا...

در همین گیر و دار شنیدم که یکی از پشت سر یواشکی گفت: آخه یکی نیست بگه شما خودتون ۲۰ دقیقه دیر تشریف آوردین که.

از بخت بد این همکلاسی ما استاد گرامی این حرف رو شنیدن و در آنی و کمتر از آبی رنگشون قرمز شد از عصبانیت. شروع کردن به توضیح دادن علت تاخیرشون اونم با داد و بیداد.

"خانم بس که مملکت بی قانونی داریم ما. مثلا چراغ قرمز بود. مگه کسی اهمیت میداد. هر کسی هر جور دلش میخواد تو خیابون رانندگی میکنه. خب این هرج و مرج ها باعث ترافیک میشه دیگه. بنده تو ترافیک مونده بودم. (ناگفته نماند که هر جلسه این جملات رو به عنوان علت تاخیر می شنویم.)

ساعت حدود یک ربع به نه شده بود که استاد عزیز شروع کردن به تدریس. مبحث درس در مورد انتگرال بود. شیرین ترین مبحث ریاضی! بحث همین طور داشت جلو میرفت که احساس کردم دیگه متوجه صحبت های استاد نمیشم. ادامه بحث خیلی سخت شد. یه دفعه دانای درونم گفت که: اصلا بیا خودم برات توضیح بدم عزیزم.خب بگو ببینم انتگرال یعنی چی؟

گفتم خب جمع کردن خاصیت جزهای خیلی کوچیک و رسیدن به خاصیت یه چیز بزرگتر. مثل اینکه به مستطیل رو مساحتش رو ندونیم و به جز های خیلی کوچیک برش بزنینمش. خب حالا اگر مساحت همه اون اجزا رو باهم دیگه جمع کنیم، می رسم به مساحت مستطیل دیگه. حالا این خاصیت میتونه مساحت باشه، میتونه حجم باشه، میتونه هر چیز دیگه ای باشه.گفت افرین. حالا انتگرال روی محیط بسته چیه؟با یه اشاره به دانای درون طفلکم فهموندم که دیگه سکوت کنه و چیزی نگه. انگار ذهنم توی این کلاس موندنی نبود که نبود.

فضای آروم کلاس، سر صبح، یه مبحث سخت، همش کافی بود که ذهنم پر بکشه یه جای دیگه. داشتم فکر می کردم به مفهوم انتگرال که اونقدر ها هم که میگن تو زندگی بی کاربرد نیست. داشتم فکر می کردم به رابطه انتگرال و قانون مداری.

درسته که اون روز از انتگرال چیزی نفهمیدم اما یه نتیجه خیلی مهم گرفتم.

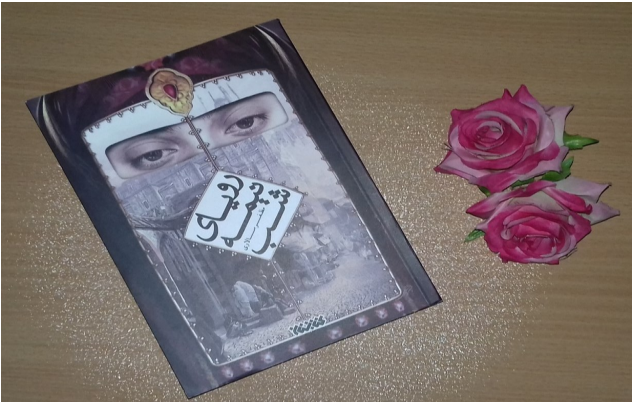
پیشنهاد داغ این شماره به خوانندگان عزیز، رمان زیبای آقای مظفر سالاری با عنوان ”**رویای نیمه شب**“ است. کتابی که در سال جاری، به عنوان کتاب برتر سال معرفی شده است.

از ویژگی های خوب این رمان این است که مایه اصلی آن واقعی بوده و در جلد دوم کتاب شریف عبقری الحسان صفحه ۱۹۲ نقل گردیده و نویسنده با پردازش آن، اثری فوق العاده را خلق نموده است. همین امر باعث گردیده تا خواننده با اطمینان قلبی و اعتماد به کتب معتبر اقدام به خوانش داستان نماید، که این تاثیر گذاری آن را دو چندان می‌نماید .

رویای نیمه شب، ترسیم شیوه معاشرت و همزیستی مسالمت آمیز مردمی است که معتقد به دو مکتب متفاوت می‌باشند، اما در زیر چتر مشترکات اعتقادی خود چون خدا، قبله، کتاب و پیامبر با صمیمیت و دوستی به مراوده با یکدیگر می‌پردازند.

در بخشی از کتاب می خوانیم:

پدر بزرگ از پشت قفسه ها بیرون آمد و به گوشواره ای زیبا و گران بها که من طراحی کرده بودم و ساخته بودم اشاره کرد. خوشحال شدم که آن را برای ریحانه انتخاب کرده بود؛ هر چند بعید می دیدم که مادرش زیربار قیمت آن برود.گوشواره را بیرون آوردم و به پدربزرگ دادم. طراحی و ساخت این گوشواره، کار هاشم است. حرف ندارد!مادر ریحانه گوشواره ها را گرفت و ورناداز کرد.



صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی کرامت

مدیرمسئول : فاطمه غفاری ● سردبیر: معصومه صفایی

نویسندگان این شماره: رقیه علیپور، زهرا کاظمی، زهرا حاکی، فاطمه سادات غفوری، معصومه صفایی، لیلا شجاعی پور ● کاریکاتورست:مرضیه موذنی زاده

- طراحی و صفحه آرایی:لیلا شجاعی پور

دوستان عزیز، اگر قلم خوبی دارید نوشته های خودتون رو برای ما به آدرس **anj.ft.keramat@gmail.com** بفرستین تا با نام خودتون چاپ بشه. اگر

هم پیشنهاد یا انتقادی دارین لطفا با ما درمییون بذارین.

تار نمای موسسه فرهنگی کرامت: **www.keramat.ir**



دختران کرامت

آیا خدا برای بنده اش کفّی نیست؟

به قلم: سرکار خانم معصومه صفایی

خانم ها و آقایان لطفا کمربندهای خود را محکم ببندید، صدلی های خود را صاف کنید و گوشی های تلفن همراه را خاموش نمایید و... . این ها قوانین پرواز است که مهمانداران در هنگام سوار و پیاده شدن از هواپیما بر رعایت آن تاکید می کنند. اگر در مورد علت هر کدام پرسید پاسخ های قانع کننده ای به شما می دهند. مثل اینکه هواپیما هنگام بلند شدن و نشستن، فشار زیادی به مهره های کمر وارد می کند بنابراین مسافرین حتما باید صدلی های خود را صاف کنند؛ و نیز باید کمربندها را محکم ببندند که اگر زمانی سیستم ترمز هواپیما دچار اشکال شد مسافران به اطراف پرتاب نشوند. می بینید که همه چیز حساب شده و دقیق است. مهندسان هواپیما تمام قوانین را در اختیار خلبان، تعمیرکاران، برج مراقبت، مهمانداران و در نهایت مسافران قرار داده اند تا سفری همراه با آرامش را تجربه کنند. حال تصور کنید یک یا چند نفر از افرادی که در امور پرواز نقش دارند، وظیفه خود را طبق قوانین انجام ندهند چه اتفاقی می افتد؟

سوالی که اینجا مطرح می شود این است که مهندس هستی بالاتر است یا مهندس پرواز؟ پس چگونه است که در هواپیما آرام می گیریم در حالی که نمی دانیم خلبان آن کیست، اما در زندگی آرام نمی گیریم در حالیکه می دانیم مدیر و مدبر آن خداوند است؟ شاید پاسخ آن در رعایت نکردن قوانین خداست. ما در هواپیما آرام می گیریم چون باور داریم که همه افراد کار خود را بر اساس قوانین پرواز به درستی انجام می دهند؛ اما در زندگی آرام نمی گیریم چون می دانیم که باور نداریم "الم یعلم بان الله یری" (علق ۱۴) چرا که اگر مثل یک مسافر هواپیما باور داشتیم که قوانین پرواز زندگی به نفع خودمان است و در صورت عدم رعایت به دردسر می افتیم، آنگاه آرامش و موفقیت و عزت یار ما بود. چون خداوند، مهندس هستی است و ضمانت نامه داده که "الذین جاهدو فینا لندهینم سلبنا" (عنکبوت ۶۹)

بیابید دعا کنیم به این باور برسیم که رعایت قوانین آسمانی بر رعایت قوانین زمینی که قراردادی بین انسان ها برای حفظ امنیت اجتماعی است، اولویت دارد. به این باور برسیم که در عالم نقطه کوری وجود ندارد، ما همواره دیده می شویم و اگر به دنبال گمشده زندگی بشریت، آرامش، هستیم باید مثل رودخانه در بستر رود جاری شویم تا به دریا برسیم تا مصداق "ان الله مع المتقین" (بقره ۱۹۴) باشیم که خداوند وعده داده است "الا یذكر الله تطمئن القلوب" (رعد ۲۸).

گاهنامه انجمن فارغ التحصیلان کرامت؛ شماره سوم- بهمن ماه ۱۳۹۵

رعایت قانون

بها

شرط حضور در اجتماع

به قلم: فارغ التحصیلان کرامت



موسسه خیریه کرامت

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران^۴

بعد از پِروزی انقلاب اسلامی و برگزاری اولین انتخابات که منجر به تعیین نوع حکومت و تشکیل جمهوری اسلامی شد، بحث راجع به قانون اساسی گسترش یافت. پیش نویس قانون اساسی که به دستور امام (ره) نگارش یافته و توسط شورای انقلاب و دولت موقت مورد بحث و بررسی قرار گرفته بود، جهت جلب آرا و انظار مردم و اندیشمندان در تاریخ ۲۴/۳/۱۳۵۸ در روزنامه‌های کثیرالانتشار منتشر شد. با تأکید حضرت امام خمینی (ره) بر تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی جهت بررسی نهایی قانون اساسی، قانون انتخابات این مجلس تصویب شد و این انتخابات در ۱۲ مرداد ۱۳۵۸ برگزار شد و ۷۵ نفر نماینده این مجلس انتخاب شدند. مجلس خبرگان قانون اساسی در روز ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ با پیام حضرت امام (ره) افتتاح گردید. این مجلس موفق شد با درایت و مدیریت شهید دکتربهشتی پس از سه ماه تلاش و فعالیت بی وقفه، کار تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را در ۲۴ آبان ۱۳۵۸ در دوازده فصل و ۱۷۵ اصل و یک مقدمه و مؤخره به انجام رساند و در تاریخ ۱۲/۹/۱۳۵۸ به تصویب نهایی ملت ایران رسید. این قانون در سال ۱۳۶۸ مورد بازنگری قرار گرفت و در ۶ مرداد ۱۳۶۸در همه پرسی قانون اساسی ایران به تایید اکثریت مردم ایران رسید.

به اتّکای رفاقت و دوستی، حق برادرت را ضایع مکن؛ زیرا کسی که حقش را ضایع کنی،

در محضر آیت‌الله‌مومنین

برادر تو نیست

علل پذیرش یا عدم پذیرش قانون

- ◆ عدم آشنایی افراد با قانون
- ◆ تعبیر نارسا و نادرست از قانون
- ◆ ضعف قانون یا قانون گذار
- ◆ فقدان اهرم های قوی تنبیهی و تشویقی در اجرای قانون
- ◆ مشخص نبودن حد و حقوق افراد در برابر قانون
- ◆ اجرا نشدن کامل قانون
- ◆ عدم پویایی قانون
- ◆ عدم اعتقاد به قوانین
- ◆ عدم آموزش و تربیت مناسب افراد از زمان کودکی برای قانونمند شدن ۲

قانون گریزی یعنی...

به همه افرادی که از هر گونه هنجاری در جامعه تخطی کنند، کجرو یا منحرف می گویند. اما برخی افراد از قوانین رسمی جامعه تخطی می کنند و آن را نادیده می گیرند که به آنها قانون گریز می گویند. "قانون گریزی رفتاری است که از مخالفت با قوانین رسمی جامعه نتیجه می شود" و قانون گریز کسی است که با رفتار خود به صورت آگاهانه و از روی عمد قوانین رسمی جامعه را نادیده می گیرد. قانون گریزی طیفی از رفتار است که از:

قانون گریزی سخت: قانون گریزی دائمی، خشن و شدید (مثل سرقت ، قتل و...) ،

قانون گریزی نرم: قانون گریزی گهگاهی، غیر خشن و ضعیف (ندادن مالیات ،

عبور از چراغ قرمز و...) را دربر می گیرد. زیرا این نوع قانون گریزی به دلیل

ویژگی هایی که دارد راحت تر در جامعه انجام می پذیرد به طوری که در جامعه

به شکل عادت و امری معمول و حتی پذیرفته شده از دیدگاه عموم مردم در آمده

است.

و این گونه قانون مند شویم...

۱. هر قانونی هر چقدر هم ناکارآمد باشد بهتر از بی قانونی ست. قوانین را رعایت کنیم.

۲. قوانین جامعه را به قوانین شخصی خودمان ترجیح دهیم.

۱. تحلیل جامعه شناختی عوامل مؤثر بر قانون گریزی؛ دکتر علی اصغر فیروزجانیان ؛ دکتر یحیی علی بابایی؛ فصلنامه دانش انتظامی - سال یازدهم - شماره چهارم.
۲. موانع قانون پذیری با نگاهی به رویکرد گروههای مختلف به قانون در ایران ، شورای فرهنگ عمومی
۳. نیما حاجتی ، ابوطالب منصوری" نقش مشارکت شهروندان در توسعه مدیریت کلان شهری" اولین همایش ملی جغرافیا ، شهرسازی و توسعه پایدار ۱۳۹۲
4. mehrnews.com/news/۲۱۸۳۳۳
۵. دانشنامه آزاد ویکی پدیا
۶. غلامرضا نور محمدی ۱۳۹۰، مهرت های زندگی اجتماعی - قم نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه ها - دفتر نشر معارف - چاپ دوم
۷. رسول افضل، روزبه صدرا، شاهین بدوی ، جامعه مدنی ، دانشنامه جهان اسلام سال ۱۳۹۳

بی قانون قانون مند

بہ قلم: رقیہ علیپور

چشم هام رو یواش یواش باز کردم به ساعت نگاه کردم هنوز یه خورده وقت مونده بود دوباره چشم هام رو بستم و رفتم زیر پتو. پنج دقیقه هم پنج دقیقه است...

دوباره چشم هام و باز کردم ... ایـــــــــــــای... کی نیم ساعت گذشت؟؟؟ حالا چطور تو این فرصت کم حاضر بشم؟ از هر چیزی بگذرم از زدن کرم ضد آفتاب و درست کردن مقنعه جلو آینه می تونم بگذرم.

دوباره دیر میرسم...خب، حالا امروز چه اسمی رو به انتظامات بگم؟ سارینا عبادی خوبه؟؟ فکر کنم خوب باشه، همچنین کسی تو مدرسه اصلا وجود نداره ...آره میگم سارینا عبادی. خدایا به خاطر این ذهن خلاق ازت سپاسگزاری می کنم. این برنامه صحبگاه هم که انگار مثل نون شب واسه مدرسه واجب شده. همش حرف های تکراری، حداقل به آهنگ مناسب پخش کنید یه ورزشی بکنیم تا انرژی بگیریم. اما این صحبگاه واسه هرکسی بد باشه واسه من یکی خوبه چون باعث میشه به کلاس برسم.

اما امروز مثل اینکه خیلی دیر رسیدم آخه هیچکس تو حیات مدرسه نیست، معلم ها هم حتما رفتن سرکلاس.

زنگ اول چی داریم؟؟؟ ای وای روانشناسی. مطمئنم که حتما معلم آبرومو میبره. خدا کنه تو کلاس راهم بده... در میزنم تا برم تو کلاس... بیه خانوم معلم اومدن...

- کجا بودید خانم رضایی؟

- ببخشید خانوم شرمنده خواب مونده بودم. میتونم بشینم؟؟

خیر، کلاس بنده جای آدم های بی مسئولیت نیست، بیرون تشریف داشته باشید. با قیافه ی گرفته ایی از کلاس بیرون اومدم و رفتم پیش بچه های چهارم که کلاس دنا داشت. به بچه ها گفتم حیف اون همه درس که من دیشب خوندم. امروز واسه جواب دادن کلی آماده بودم. هنوز حرفم تموم نشده بود که یکی از بچه های کلاس اومد دنبالم و گفت: سارا بیا خانم میخواد ازت درس بپرسه.

با قیافه ایی حق به جانب رفتم تو کلاس جلو در ایستادم، کوله پشتی مو جابه جا کردم و به معلم نگاه کردم...

- رضایی درس خوندی؟

- خانم ما کی درس نخوندیم که این بار دوممون باشه؟

مثال بلبل به سوالا جواب دادم و بعدش با اعتماد به نفس گفتم :

- خانم ما بریم بیرون؟

- نخير شما بفرمائيد بشينيد...

بعداً فهمیدم اون روز خانم از سه نفر درس پرسیده بود و هیچکس آماده نبوده... حالا خوب شد من بلد بودم...

روز بعد زنگ تفریح تو حیاط نشسته بودیم. زمان زنگ تفریح تمام شده بود و باید می‌رفتیم سرکلاس. مثل همیشه ناظم اومده تو حیاط و داد می‌زنه که: بچه معلم ها رفتن سرکلاس شما ها هنوز نشستین. اگر دیر کنید من به کسی برگه ورود به کلاس نمی‌دم ها. حالا من و گروه دوستانم نشستیم وسط حیاط انگار نه انگار که زنگ خورده. آخه یکی ز بچه ها پفک آورده بود و داشتیم اونو می‌خوردیم. یهو من در جواب داد و بیداد های ناظم گفتم خانم ما این زنگ ورزش داریم.... کار هر روزمون بود همیشه همین حرف رو می‌زدیم ناظم هم برگشت گفت: شما هم که همیـــــــــــــــشه ورزش دارید.

ریز میخندیدیم...

چند روز از این ماجرا ها گذشته بود که سر زنگ جغرافیا ناظم اومد سر کلاس. منو صدا زد و خواست که برم بیرون. وقتی رفتم بیرون به چشمم زل زد و در کمال ناباوری خیلی شمرده شمرده گفت:

- خانم رضایی، هرچه بگندد نمکش میزنند، وای به روزی که بگندد نمک.... وای به اون روز

انگار همه چیز رو فهمیده بوده، همین که جلوی بقیه آبرومو نبرده و سنگ روی یخم نکرده کلی جای شکر داره. ولی با نگاهش و آرامشی که داشت عجب درسی بهم داد. یه هندونه گنده هم گذاشت زیر بغلم...

واقعا با خودم چی فکر کرده بودم؟ مگه مدرسه بی قانونه که من هرکاری دوست دارم انجام بدم؟؟؟

الان چهار سال از اون روزها و اون ماجرا ها میگذره و کسی هم به جز همون خانم
فاطمه درستکار از کارای من باخبر نشد... نئیدونم الان چی شده که وقتی به اون
روزها فکر میکنم میگم : عجب کاری میکردم!!! واسه چی یه اسم الکی میدادم؟
واسه چی سر صف نبودم و اگر هم بودم همش حرف میزد؟ واسه چی همش
میخواستم قانون های مدرسه رو دور بزنم؟ واسه چی الکی میگفتم ورزش داریم؟
اگر کسی میفهمید چی؟ چقدر مدیر مدرسه که مثل چشم هاش بهم اعتماد داشت
نسبت به من بی اعتماد می شد... چقدر واسه این کارهام تلاش میکردم و انرژی
صرف میکردم...

حالا الان وقتی میخوام از خیابون رد بشم همه ی آدم های همراهم رو کلی می چرخونم تا خط عابر پیاده پیدا کنم. کلی تلاش میکنم تا پل هوایی پیدا کنم. الان دوستام بهم میگن خانم مقرراتی...

واقعا رعایت قانون خیلی راحت تر از دور زدن اونه...

من امروز رو بیشتر میپسندم. حالا همیشه به همه قانون مداری رو توصیه میکنم و از اونکه مدام گوشزد کنم تا ملکه بشه، هیچ وقت خسته نمی شم و اگر عرف قانون شکنیه، عرف من قانون مداریه...

ای کاش میشد دوباره برم مدرسه تا واسه یک بار هم شده توی صف صبحگاه
وایستم و از تو صف بودن ... از کنار دوستانم بودن....از صبحگاه مدرسه لذت ببرم.

